طوفان خشم

«قسمت پنجم»

حسينعلى يزدان دوست

گاه صفات و فضايل بزرگ اخلاقى ـ در موارد استثنايى ـ كاربرد منفى پيدا مى كنند و فساد و فتنه برمى انگيزند. «راستگويى» كه ارزش والا و فضيلت بزرگ اخلاقى است در شرايطى كه به فساد ودرگيرى و فتنه ختم شود، حرام مى گردد، در مقابل «دروغگويى» كه ضدارزش و فعل حرام ومعصيت بزرگ است، حلال و روا مى شود.

موقعيتى كه راستگويى، حرام و دروغگويى حلال و واجب مى گردد، عبارت است از شرايط سخت و خطرناكى كه در اثر كينه و دشمنى بين دو فرد و يا دو گروه حاكم گرديده است. در چنين شرايطى هر سخن راستى كه از يكى از طرف هاى متخاصم به طرف ديگر منتقل شود، به آن دليل كه آتش كينه و دشمنى را شعلهورتر مى كند، حرام است و عامل آن گناهكار.

در اين شرايط چنانچه سخنى دروغ موجب اصلاح بين افراد و گروه هاى متخاصم گردد، نه تنها ممنوع و حرام و گناه نيست، كه واجب و حلال است و عامل آن خشنودى و رضايت خدا و اجر و ثواب مخصوص او را كسب مى نمايد. در روايتى از رسول گرامى اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم) به وضوح جواز بهره بردارى از دروغى كه اصلاح مى آفريند و نيز پرهيز از سخن راستى كه فتنه توليد مى كند، صادر شده است.

«اِنَّ اللّهَ اَحَبَّ الْكِذْبَ فِى الاِْصْلاحِ وَ اَبْغَضَ الصدِّْقَ فِى الْفَسادِ.»[1]

«خداوند دروغ اصلاح كننده را دوست مى دارد و از راست فتنه انگيز و فسادآور بيزار است.»

اين واقعيت به راستى و دروغ منحصر نمى گردد، بلكه برخى ديگر از صفات و فضايل در مواقع استثنايى به دليل تأثير نامطلوبى كه بر بعضى از افرد خاص مى نهند، مذموم و نكوهيده مى گردند. هم چنان كه برخى از رذايل اخلاقى در اين شرايط استثنايى حلال و روا مى شوند وكاربرد مثبت پيدا مى كنند. مثلاً «تواضع» كه صفت والاست در شرايطى كه در برخى افراد تأثير معكوس و منفى بر جاى نهد، نهى مى گردد. اين شرايط را آدم هاى بيمارگونه اى كه به شدت با تكبر و خود بزرگ بينى خو گرفته اند فراهم مى آورند.

طبيعى است كه هر چه انسان در برابر اين افراد به خاكسارى و فروتنى تن دهد، آنان جرى تر و جسورتر مى شوند و بر تكبر خود مى افزايند و هر تواضعى را براى خود امتيازى محسوب مى دارند كه زمينه را براى گردنكشى و برترى جويى آنان مساعدتر و هموارتر مى سازد. در اين گونه مواقع تكبر در برابر متكبر يك «ارزش» محسوب مى شود و همين عمل است كه غرور وتبخترش را خرد مى كند و او را از برترى جويى باز مى دارد.[2]

با توجه به توضيحاتى كه گذشت، اين نكته قابل توجه و تعمق است كه بردبارى با تمام آثار شگرف و ارزشمندى كه در عرصه هاى مختلف زندگى اجتماعى بر جاى مى نهد، در مواقعى به طور استثنايى كاربرد منفى پيدا مى كند و در چنين شرايطى نبايد از اين عنصر وفضيلت بزرگ بهره جست.

اين استثنا زمانى ضرورت مى يابد كه در مقابل عملكرد ناصواب انسان ناسالم و نامتعادل، بردبارى نه تنها او را به راه نياورد و تأثير مثبت بر روح و روان او بر جاى ننهد، بلكه باعث انحراف بيشتر او شود. بدين ترتيب كه بردبارى و شكيبايى انسان را نشان ضعف و عقب گرد يا ناتوانى او در برخورد قاطع و صريح بداند و از همين رو هم چنان خود را در موضع قدرت بيابد و بر ادامه روش و عملكرد ناصوابش دلگرم تر بشود.

طبيعى است وقتى انسان بردبار به اين شناخت و نتيجه قطعى و يقينى برسد كه بردبارى وشكيبايى او تأثير معكوس در انسان خطاكار بر جاى مى نهد و به جاى صلاح، فساد مى آفريند، خود را موظف مى داند كه از ادامه روش مبتنى بر شكيبايى سرباز زند و از راهى ديگر وارد شود و روشى ديگر را به تجربه بگذارد. از مولاى متقيان حضرت على(عليه السلام) نقل است:

«اِذا كانَ الْحِلْمُ مَفْسَدَةً، كانَ الْعَفْوُ مَعْجَزَةً.»[3]

«آن گاه كه بردبارى فساد انگيزد، عفو و گذشت نشانگر زبونى و ناتوانى باشد.»

براساس اين سخن شريف، عفو و گذشتى كه در جايگاه خود مورد بهره بردارى قرار نگيرد واثر مطلوبى بر آن مترتب نباشد عجز و ناتوانى صاحب حلم (انسان حليم) را به ثبوت مى رساند واز ضعف او در به كارگيرى صحيح و به موقع بردبارى و شكيبايى حكايت مى كند. بنابراين، بايد با دقت و شناخت از بردبارى براى اصلاح افراد بهره برد و هر جا كه بردبارى ورزيدن، درون هاى ناصاف و ناخالص خطاكاران را متحول نمى سازد و بر تداوم راه ناصواب و آلوده شان جرى تر مى نمايد، بايد در خلاف جهت حلم و عفو حركت كرد.

ما در كسوت «مسلمان» علاوه بر وظايف و تكاليف عبادى، مسؤوليت «هدايت گرى» جامعه را نيز به عهده داريم و طبيعى است كه اين امر مستلزم كسب اخلاق و روش هاى درست رفتار با افراد جامعه مى باشد. از اين رو امر به معروف و نهى از منكرها، انتقادها، موعظه ها وارشادهاى ما بايد به بهترين نحو ممكن انجام پذيرد تا رشد و كمال بيافريند و نتيجه مطلوب به بار آورد. مسؤوليت تربيت و ارشاد با خشم و عصبانيت و تندخويى قابل جمع نيست و هيچ انسان هدايت گرى بدين وسيله قادر به انجام تكاليف دينى خود نخواهد بود، بلكه موفقيت در اين امر جز با حربه «بردبارى» قابل پيش بينى نمى باشد.

مربى و هدايت گر نبايد در برابر هر نوع حركت و رفتار ناصواب و نامتعادل كنترل خويش را از دست بدهد و به خشم گرفتار آيد. وظيفه خطير تربيت و هدايت و ارشاد، آرامش نفس و مهر ومحبت مى طلبد و اين ها همه بر محور بردبارى و شكيبايى مى چرخند. پيامبر گرامى اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم)و ائمه اطهار(عليهم السلام) در زندگانى سراسر نور و بركت خويش همواره بردبارى را در «عمل» به زيباترين و كامل ترين وجه به منصه ظهور مى گذاشتند و بدين وسيله به پيشرفت هاى بزرگى در امر خطير تربيت و ارشاد نايل مى آمدند و فرهنگ انسان ساز اسلام را با جاذبه هاى خاص اش در ميان توده هاى مردم تبليغ و ترويج مى كردند.

با تعمق در برخى از نمونه هاى عملى بردبارى در سيره و عمل پيشوايان دين(عليهم السلام)به اهميت موضوع مورد بحث واقف مى گرديم، و با برخى از روش هاى به كارگيرى اين فضيلت بزرگ اخلاقى آشنا مى شويم و با اندوخته هاى كافى در عرصه هاى عمل اجتماعى وارد مى شويم.

از ميان نمونه هاى فراوان برخوردها و مواجهات مبتنى بر بردبارى پيشوايان دين(عليهم السلام) به ذكر دو نمونه بسنده مى كنيم و خوانندگان گرامى را براى مطالعه بيشتر به متون اخلاقى و تربيتى ارجاع مى دهيم.

1ـ عربى بيابانى و وحشى، وارد مدينه شد و يكسره به مسجد رفت تا مگر از رسول خدا سيم و زرى طلب كند. هنگامى وارد شد كه رسول اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) در ميان انبوه اصحاب و ياران خود بود. حاجت خويش را اظهار كرد و عطايى خواست. رسول اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) چيزى به او داد، ولى او قانع نشد و آن را كم شمرد، به علاوه سخن درشت و ناهموارى نيز بر زبان آورد و نسبت به رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)جسارت كرد.

اصحاب و ياران سخت در خشم شدند، و چيزى نمانده بود كه آزارى به او برسانند، ولى رسول خدا مانع شد. رسول اكرم بعداً اعرابى را با خود به خانه برد، و مقدارى ديگر به او كمك كرد، اعرابى از نزديك مشاهده كرد كه وضع رسول اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) به وضع رؤسا و حكامى كه تاكنون ديده شباهت ندارد، و زر و سيمى در آن جا جمع نشده، اعرابى اظهار رضايت كرد و كلمه اى تشكرآميز بر زبان راند. در اين وقت رسول اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) به او فرمود:

«تو ديروز سخن درشت و ناهموارى بر زبان راندى كه موجب خشم اصحاب و ياران من شد. من مى ترسم از طرف آن ها به تو گزندى برسد، ولى اكنون در حضور من اين جمله تشكرآميز را گفتى، آيا ممكن است همين جمله را در حضور جمعيت بگويى تا خشم و ناراحتى اى كه آنان نسبت به تو دارند، از بين برود؟ اعرابى پاسخ داد: مانعى ندارد.»

روز ديگر اعرابى به مسجد آمد، در حالى كه همه جمع بودند، رسول اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) رو به جمعيت كرد و فرمود:

«اين مرد اظهار مى دارد كه از ما راضى شده، آيا چنين است؟»

اعرابى گفت: «چنين است»، و همان جمله تشكرآميز را كه در خلوت گفته بود تكرار كرد.

اصحاب و ياران رسول خدا خنديدند. در اين هنگام رسول خدا رو به جمعيت كرد و فرمود:

«مَثَل من و اين گونه افراد، مَثَل همان مردى است كه شترش رميده بود و فرار مى كرد، مردم به خيال كمك به صاحب شتر با داد و فرياد به دنبال شتر دويدند. آن شتر بيشتر رم كرد و فرارى تر شد. صاحب شتر بر مردم بانگ زد و گفت: خواهش مى كنم كسى به شتر من كارى نداشته باشد، من خودم بهتر مى دانم كه از چه راه آن را رام كنم. همين كه مردم را از تعقيب شتر بازداشت، رفت و يك مشت علف برداشت بدون آن كه نعره اى بزند و فريادى بكشد، به تدريج در حالى كه علف را نشان مى داد جلو رفت، بعد به آسانى مهار شتر خويش را در دست گرفت و روان شد. اگر ديروز من شما را آزاد گذاشته بودم، حتماً اين اعرابى بدبخت به دست شما كشته شده بود ـ و در چه حال بدى كشته شده بود، در حال كفر و بت پرستى ـ ولى مانع دخالت شما شدم وخودم با نرمى و ملايمت او را رام كردم.»[4]

2ـ شخصى از اهل شام به قصد حج يا مقصد ديگر به مدينه آمد. چشمش به مردى افتاد كه گوشه اى نشسته بود. توجهش جلب شد، پرسيد: اين مرد كيست؟ گفته شد: حسين بن على بن ابى طالب است.

سوابق تبليغات عجيبى كه در روحش رسوخ كرده بود، موجب شد كه ديگ خشمش به جوش آيد و بى شرمانه آنچه مى تواند سبّ و دشنام نثار حسين بن على(عليه السلام) بنمايد.

وقتى كه هر چه خواست گفت و عقده دل خود را گشود، امام حسين(عليه السلام) بدون آن كه خشم بگيرد و اظهار ناراحتى كند، نگاهى پر از مهر و عطوفت به او كرد و پس از آن كه چند آيه از قرآن مبنى بر حُسن خلق و عفو و اغماض قرائت كرد، به او فرمود: ما براى هر نوع خدمت و كمك به تو آماده ايم.

آن گاه از او پرسيد: آيا از اهل شامى؟

جواب داد: آرى!

فرمود: من با اين خلق و خوى سابقه دارم و سرچشمه آن را مى دانم. پس از آن فرمود: تو در شهر ما غريبى، اگر احتياجى دارى، حاضريم به تو كمك دهيم، حاضريم در خانه خود از تو پذيرايى كنيم. حاضريم تو را بپوشانيم. حاضريم نياز مالى ات را برطرف كنيم.

مرد شامى كه هرگز گمان نمى كرد با چنين گذشت و اغماضى رو به رو شود، چنان منقلب شد كه گفت:

«آرزو داشتم تا در آن وقت زمين شكافته مى شد و من به زمين فرو مى رفتم و اين چنين نشناخته و نسنجيده گستاخى نمى كردم. تا آن ساعت براى من، در همه روى زمين كسى از حسين و پدرش مبغوض تر نبود، و از آن ساعت كسى نزد من از او وپدرش محبوب تر نيست.»[5]

تعمق در اين دو مصداق و دو نمونه عملى بردبارى تأثير سازنده اين عنصر ارزشمند اخلاقى را در ايجاد تحول و اصلاح در افراد جامعه به نمايش مى گذارد و مسؤوليت سنگين كسانى را كه به تربيت و ارشاد و هدايت خلق اشتغال دارند، آشكار مى سازد و نيز ضرورت اتصاف آنان به صفت والاى بردبارى را به ثبوت مى رساند.

آنان كه دل در گرو عشق خدا دارند و از گمراهى و انحراف توده هاى مردم رنج مى برند وكوله بار سنگين مسؤوليت ارشاد و هدايت را بر دوش مى كشند، به اين حقيقت معترف اند كه تا كسى از ذخيره ارزشمند بردبارى بهره مند نباشد و در عرصه هاى مختلف اجتماع و در مواجهه با موانع و فراز و نشيب هاى راه تربيت و اصلاح از اين پشتوانه بزرگ يارى نطلبد، هرگز در امر ارشاد وهدايت توفيق حاصل نمى كند و در نيل به اهداف و آرمان هاى بلند الهى و انسانى خويش پيروز وكامياب نمى گردد.

پايان

پى نوشت :

[1]- وسايل الشيعه، بيروت، دار احياء التراث العربى، ج 8، ص 578، باب 141، ح 1.

[2]- از حضرت على ـ عليه السلام ـ نقل شده است: «التكبر على المتكبرين هو التواضع بعينه»; «تكبر كردن با افراد متكبر خود عين تواضع است.»

بنابراين اگر كسى به وجود تكبر در شخصى به علم و يقين رسيد و در حالات و رفتار و كنش هاى اجتماعى او به وضوح كبر و برترى جويى را مشاهده كرد و بر آن اساس با او به تكبر برخورد كرد، در واقع به وظيفه و مسؤوليت اصلى خويش يعنى تواضع عمل كرده است. در اين جا تكبر كاربردى همچون تواضع وفروتنى دارد و همان طور كه افتادگى و خاكسارى در برابر بسيارى از افراد جامعه، سازنده ومفيد است، تكبر در برابر متكبران نيز نقش سازنده ايفا مى كند و شخص مغرور و برترى طلب را به خود مى آورد و از ادامه راه ناصوابش باز مى گرداند; زيرا آدم هاى خود بزرگ بين به دنبال خريدارى مى گردند كه متاع خويش را بر او عرضه بدارند. طبيعى است وقتى كسى خريدار متاعى چون كبر و خودبزرگ بينى نباشد و از اكرام و احترام متكبران سرباز زند، آنان نيز آرام آرام از خوى كبر و برترى طلبى باز مى گردند ودر صف ساير افراد جامعه وارد مى شوند و بدون احساس علو و تبختر به زندگى عادى خود مى پردازند.

[3]- غررالحكم، ج 1، ص 289، ح 205.

[4]- داستان راستان، استاد مرتضى مطهرى، ج 1، ص 27.

[5]- داستان راستان، ج 1.